با خورشید انقلاب
(خاطراتی از رهبر معظم انقلاب)

عبادت در سیره امام خامنه‌ای

نماز شب

نماز شب در منزل آقا، تقریباً به عنوان یک مسئله عادی رایج بود. مثلاً بسیاری هستند که اصرار دارند پنهانی نماز شب را اقامه کنند یا اگر هم انجام می‌دهند، کسی نفهمد، اما آقا و خانواده شان، حالت تبلیغ داشتند و براحتی می‌فرمودند که بروید نماز شب بخوانید.

یک نمونه جالب این است که گاهی تابستانها پیش می‌آمد که حدود دو ساعت و نیم پیش از اذان صبح، آقا تشریف می‌بردند کوه. در راه به من یا یکی از دوستان می‌فرمودند، همین طور که دارید راه می‌روید، می‌توانید نماز شب بخوانید و در حال راه رفتن، شروع کنید نماز شب بخوانید. نه تنها آقا، حتی فرزندان ایشان هم مقیّد بودند که نماز شب بخوانند. بنابراین کسی که مدت کوتاهی با ایشان زندگی می‌کرد، اوّلین ویژگی‌ای که کسب می‌کرد، این بود که نماز شب را به عنوان یک عبادت مستمر و مانند انجام فرایض دینی، مثل نماز یومیه، برای خودش حل شده می‌دانست و معمولاً آقا یک ساعت و نیم پیش از اذان صبح، بیدار می‌شدند و عبادات را شروع می‌کردند تا نماز صبح.

نماز اوّل وقت

ویژگی دوم این است که آقا معمولاً حدود پنج تا ده دقیقه پس از وقت اذان صبح، نماز می‌خواندند و این مدت را صرف عبادات دیگر می‌کردند. در اقامه نماز صبح، ایشان بسیار احتیاط می‌کردند. جالب این است که در اقامه نماز ظهر و عصر، مانند نماز صبح، این احتیاط را نمی‌کردند که سر وقت نماز بخوانند، یعنی گاهی اوقات می‌دیدیم که دیرتر نماز می‌خوانند. از آن سو، آقا در اقامه نماز مغرب و عشا در سر وقت، بسیار مقید بودند. معمولاً اذان رادیو تمام نشده، نماز را شروع می‌کردند.

مراعات حال مردم

با وجود اینکه در اقامه نماز اوّل وقت مغرب و عشا به‌شدّت تقیّد داشتند، در سفری که ما زمینی می‌رفتیم، مسجدی در مسیر ما بود. داشتیم هماهنگ می‌کردیم که به آن مسجدبرویم و آنجا را آماده کنیم تا آقا بروند نماز بخوانند؛ همین که احساس کردند که ممکن است مزاحمتی برای مردم ایجاد شود و احیاناً باید مردم را از مسجد بیرون ببریم و بعد تفتیش کنیم، ایشان فرمودند به آنجا نمی‌رویم و شاهد بودم، تاساعت ده شب که به مقصد برسیم، ایشان نماز را به تأخیرانداختند، یعنی تا این حد مقیّد بودند که مراعات حال مردم بشود.

سردار مصطفی متولیان، مسئول سابق حفاظت بیت رهبری زندگینامه مقام معظّم رهبری، موسسه فرهنگی قدر ولایت

حکایت اهل راز

هشدار حضرت ولی عصر(عج) به مبلّغان

فاضل ارجمند حجت‌الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی فرمود:

بنده به لحاظ شرایط مساعدی که از نظر تحصیلی داشتم، در کمتر از شش سال، مقدمات و سطح یک و سطح عالی را طی کرده و حدود پنج سال هم درس‌های خارج فقه و اصول را نزد اساتیدی همچون آیات عظام داماد و حائری و اراکی بهره برده بودم و در شرایط بسیار امیدوارکننده‌ای از نظر آینده علمی قرار داشتم و در حوزه، رسائل و مکاسب و کفایه تدریس می‌کردم و در ضمن از اساتید مدرسهٔ حقّانی هم بودم.

در این موقعیت بود که در تابستان ۱۳۵۰ شمسی مرحوم شهید قدوسی به بنده فرمودند: با نظر مساعد حضرت امام، حجج اسلام حاج آخوند و زرندی و کریمیان مدرسه‌ای در کرمانشاه تأسیس کرده‌اند و بنا دارند که به سبک جدید، نظیر مدرسه حقانی، برنامه‌ریزی کنند، شما که به مجموعهٔ برنامه‌های ما آشنایی کامل دارید، تابستان سال جاری را به کرمانشاه بروید و این مدرسه را راه‌اندازی کنید.

بنده هم آن سال به جای اصفهان به کرمانشاه رفتم. در آنجا وضعیتی پیش آمد که مجبور شدم سال تحصیلی بعد هم آنجا بمانم. بعد از آن هم به لحاظ اوج‌گیری انقلاب و نیاز جدّی کرمانشاه به روحانی مرتبط با جوانان و مراکز علمی و دانشگاهی و نفوذ گسترده انجمن حجتیّه و جریانات مارکسیستی در بین جوانان، با مشورتی که با برخی از اساتید بزرگوار، از جمله حضرت آیت‌الله مشکینی داشتم و اکثر آنان با مجموعهٔ شرایط موجود، مصلحت را در ماندن بنده در کرمانشاه دیدند، گرچه سرورانی هم نظیر مرحوم آیت‌الله‌العظمی [حاج شیخ مرتضی] حائری به شدت ابراز مخالفت کرده و حتی در غیاب بنده فرموده بودند: فلانی خود را ذبح کرده است،

بالاخره به هر گونه بود چند سالی با نگرانی شدید فکری و تحیّر در کرمانشاه ماندم. بحمدالله با توفیق الهی و با برنامه‌هایی که با کمک دوستان، در مسجد و مراکز فرهنگی داشتیم، عرصه را هم بر مارکسیست‌ها و هم انجمن حجتیه تنگ کردیم، به طوری که آنها کاملاً به حاشیه رفتند و حتی برنامه‌ای برای قتل بنده ریختند که به صورتی معجزه‌آسا نجات یافتم.

سال حدود ۵۴ یا ۵۶ بود که به رغم همهٔ موفقیت‌ها بسیار منقلب شدم و تصمیم گرفتم استخاره کنم و اگر خوب آمد همان وسط سال به قم بازگردم. در ساعت و حال مناسبی استخاره کردم، آیهٔ «زحف» آمد، ولی باز به جهت شدت تأثر با اینکه هم معتقد و هم عامل به استخاره هستم به تصمیم خود باقی مانده و مشغول جمع اثاثیه برای انتقال به قم شدم.

در شب همان روز خواب عجیبی دیدم که مهم‌ترین و شیرین‌ترین فراز زندگی‌ام را رقم زد. در عالم رؤیا دیدم در خیابان، جلوی مدرسهٔ خان اتوبوس‌هایی بسیار زیبا و غیرقابل وصف ایستاده و جمع خاصی را از انبوه متقاضیان انتخاب کرده و سوار می‌کنند، همه می‌دانند که مقصد سفر بسیار مهم است، ولی به هیچ‌کس از چگونگی آن خبر نمی‌دادند. بالاخره جمع محدودی از جمعیت عظیم حاضر را سوار و حرکت کردند.

در نزدیکی‌های مقصد، بوی عطر عجیبی به مشام رسید که همه را مدهوش کرد. بعد فهمیدیم همهٔ این عطر از فضای باغ غیرقابل وصفی متصاعد است. دم باغ همه را پیاده کردند. باز هیچ کس نمی‌دانست در داخل باغ چه خبر است. آنجا هم از همین جمعیت محدود، اکثر افراد را راه ندادند.

فردی بود از بستگان بنده، هر چه اصرار کردم [که به او اجازهٔ ورود بدهند]، سه عیب از او گفتند _ که دقیقاً نقص‌های مهم معنوی اوست _ و فرمودند به جهت این عیب‌ها نمی‌تواند وارد شود. سپس افراد منتخب را گروه گروه وارد باغ می‌کردند. بنده و جناب حجت‌الاسلام اوسطی و جناب حجت‌الاسلام حاج شیخ محمود عبداللهی و مرحوم حاج شیخ معصومی را با هم وارد باغ کردند.

بعد از ورود فهمیدیم که مولایمان مولی الکونین حضرت بقیةالله _ ارواحنا فداه _ داخل باغ هستند. حضرت در خیمه‌ای وسط باغ بودند. به محضر مقدسشان رفتیم، شیرینی و عظمت محضر قابل وصف نیست. بنده ناگهان به یادم افتاد که این بهترین فرصت است که با کسب نظر مستقیم از حضرت [در بارهٔ ماندنم در کرمانشاه] تصمیم بگیرم. پس از سؤال بنده، حضرت _ روحی فداه _ آنچنان روی در هم کشیدند که هنوز پس از سال‌ها تلخی آن در ذائقهٔ بنده مانده است و فرمودند:

«دل من از دست روحانیون خون است که یا در قم و حوزه‌های مشابه آن به بهانه‌های مختلف می‌مانند یا به جاهای خوش آب و هوا و همراه با اقبال مردم می‌روند. پس این‌گونه مناطق را _ که بسیارند _ چه کسانی تأمین نیاز کنند!»

کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری انتشارات دارالحدیث قم

خشونت و خشونت طلبی از نگاه قرآن

منصور حسینی

در نوشتار پیش‌رو نویسنده ضمن اشاره به چیستی خشونت، به عوامل پیدایش آن پرداخته و راهکار رهایی از آن را بیان کرده است.

***

خشونت ضدنرمی به معنای سختی، تندی و سخت‌رویی، (لسان‌العرب، ابن‌منظور، ج ۴، ص ۱۰۴ و لغت‌نامه دهخدا ج ۶، ص ۸۶۳۰) یکی از ناهنجاری‌های اجتماعی است که به دو شکل ناهنجاری فردی و اجتماعی بروز می‌کند. شکل اجتماعی آن مسئله‌ای است که در علوم سیاسی از آن بحث می‌شود. در حوزه مباحث علوم سیاسی هنگامی که از خشونت سخن به میان می‌آید منظور کاربرد قدرت در بیرون از حوزه قانون است. (فرهنگ علوم سیاسی، آقابخشی، ص ۴۵۳)

تفاوت خشونت و اقتدار

گاه خشونت به مفهوم و معنای به کارگیری قدرت علیه دیگران گرفته شده است که از جهتی تفسیری جامع و در برگزیده است. به گونه‌ای که حتی شامل جنگ و جهاد حدود و تعزیرات و دیگر رفتارهای تنبیهی می‌شود. چنین تفسیری از خشونت همراه است نمی‌تواند به معنای خشونت مصطلح قلمداد شود.

اگر بخواهیم تفاوتی میان دو دسته از اعمال قدرت نشان دهیم باید گفت که خشونت مصطلح اعمال قدرت سخت و تندی است که بیرون از دایره قانون انجام می‌شود، اما اعمال قدرت در دایره قانون که از آن به اقتدار یاد می‌شود را نمی‌توان در خشونت مصطلح وارد دانست.

از این رو جهاد که برای دفاع از حق و قانون انجام می‌شود و یا اعمال حدود و تعزیرات و دیگر مجازات‌های تنبیهی که با اقتدار و قدرت همراه می‌باشد در حوزه خشونت مصطلح قرار نمی‌گیرد.

به هر حال خشونت به معنای اعمال قدرت بیرون از دایره قانون امری ناهنجار به شمار می‌آید و آموزه‌های قرآنی و اسلامی با آن مخالفت می‌ورزد. اما اعمال اقتدار حتی اگر با سختی و تندی همراه باشد در آموزه‌های قرآنی امری درست و عقلانی و شرعی می‌باشد، زیرا بدون اعمال اقتدار امکان تنظیم اجتماعات و دفاع از مبانی و اصول اخلاقی و هنجاری و ارزشی و امنیتی بشر و جامعه غیرممکن است.

از این رو بر پایه آموزه‌های قرآنی هرگونه اجرای قوانین شریعت به معنای خشونت مصطلح نیست.

خشونت به اشکال مختلف در جامعه نمود پیدا می‌کند که می‌توان از خشونت‌های گفتاری (طه، آیه ۴۳ و ۴۴) و خشونت‌های فیزیکی مانند قتل (بقره، آیه ۶۱)، سنگسار کردن (هود، آیه ۹۱) دارزدن و به صلیب کشیدن (اعراف، آیه ۱۲۴) سوزاندن با آتش (انبیاء، آیه ۶۸) و انداختن در چاه (یوسف، آیه ۱۰) و مانند آن یاد کرد.

قرآن برای بیان مفهوم خشونت ناهنجار از واژگانی چون غلظه، عتل، تنهر، اشداءو دع بهره برده است که برای فهم و تبیین نگرش قرآن به مفهوم خشونت می‌بایست بدان‌ها توجه داشت.

عوامل خشونت از نظر قرآن

قرآن در تحلیل و تبیین ریشه خشونت به اموری چند اشاره می‌کند که در اینجا به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌شود.

قانون‌ستیزی

از آنجا که خشونت نوعی تجاوزگری به شمار می‌آید ریشه‌های خشونت را باید در این مسئله جست که شخص و یا گروهی از حالت اعتدال و میانه بیرون رفته و رفتاری تجاوزگرایانه در پیش گرفته‌اند.

شخصی که از نظر بینش و نگرش و منش از اعتدال برخوردار است، هرگز رفتاری تجاوزگرایانه از خود بروز نمی‌دهد. خشونت را می‌توان در حوزه روانشناسی هنجاری این‌گونه تحلیل کرد که اشخاصی که به جهتی از شخصیت سالم و کاملی برخوردار نیستند در حوزه عمل و رفتار تعادل رفتاری نداشته و به شکل خشونت کنش و یا واکنش‌های خویش را بروز می‌دهند.

انسان کامل و یا انسان متعادل به جهت تاثیر بینش و نگرش متعادل، از خود رفتار متعادل بروز می‌دهد.

روحیه خشونت از آنجا ریشه می‌گیرد که شخص خود را نساخته و رفتار خویش را بر پایه اعتدال تنظیم نکرده باشد.

> **کسانی که به روز رستاخیز و بازخواست آن روز ایمان ندارند، به سادگی دست به خشونت می‌زنند، زیرا بر این باورند که اعمال و رفتارشان مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. از این رو از قانون سرپیچی کرده و با تجاوزگری و حق‌ستیزی دست به خشونت می‌زنند.**

اینکه شخص به سادگی از حالت تعادل رفتاری بیرون رفته و در برابر دیگری واکنشی خشونت‌بار از خود بروز می‌دهد از آن روست که نکوشیده است تا خود را متعادل سازد.

قرآن با اشاره به نمونه‌های عینی نشان می‌دهد که به چه دلیل شخص رفتاری خشونت‌آمیز در تعامل با دیگری در پیش می‌گیرد.

> **حق‌گریزی، قانون‌ستیزی، روحیه تجاوزگری و طغیان و عصیان نسبت به قانون از مهم‌ترین علل و عوامل خشونت در میان مردم و یا جوامع بشری است.**

نمونه این رفتارها را درباره یهودیان بیان می‌کند که به جهت حق‌ناپذیری می‌کوشند تا واکنشی خشونت‌بار نسبت به اهل حق نشان دهند.

روحیه حق‌ستیزی زمانی شکل می‌گیرد که شخص حق را به عنوان دستور عمل زندگی خویش نپذیرد.

این حق‌ستیزی به اشکال و اقسام گوناگونی در انسان بروز و ظهور می‌کند که می‌توان به قانون‌ستیزی به عنوان نمونه‌ای از آن اشاره کرد.

قانون یا برخاسته از عقل و یا شرع است از این رو امری است که می‌توان از آن به عنوان حق در حوزه عمل اشاره کرد.

اما اشخاص حق‌ستیز با قانون به مخالفت می‌پردازند و برای دستیابی به منافع نامشروع خویش با زیر پا گذاردن حق دست به خشونت می‌زنند.

این خشونت گاه به شکل بسیار وحشتناکی ظهور می‌کند که کشتن اهل حق و دعوتگران به حق و قانون از آن جمله است. شخصی که حق‌ستیز است نه تنها نسبت به حق واکنش سرد و سختی بروز می‌دهد بلکه در برابر اهل حق قرار گرفته و با آنان به دشمنی پرداخته و گاه آنان را با خشونت به قتل می‌رساند.

قرآن در آیه ۱۱۲ سوره آل عمران مهم ترین علت خشونت یهودیان را عصیانگری و تجاوزگری آنان به قانون و آموزه‌های وحیانی دانسته است و می‌فرماید: یهودیان به جهت آنکه حق را زیر پا می‌گذاشتند و به آموزه‌های وحیانی عمل نمی‌کردند و به قانون تجاوز می‌کردند.

این‌گونه بود که بی‌هیچ دلیل و بیرون از چارچوب معیارهای قانونی پیامبرانی را که ایشان را به قانون(حق) دعوت می‌کردند می‌کشتند.

در این آیه به خوبی به این نکته اشاره شده است که خشونت‌طلبی یهود بر پایه تجاوز و عبور از قانون صورت می‌گرفته است.

> **راهکار برون‌رفت از مشکل ناهنجار خشونت از نظر قرآن توجه به مسئله ربوبیت الهی است. کسی که خدا را رب و پروردگار جهانیان می‌داند بر این باور است که جهان و انسان به حکم الهی تدبیر و مدیریت می‌شود و اوست که از همه کس درباره همه‌چیز بازخواست می‌کند، در این صورت انسان می‌تواند از رفتار خشونت‌آمیز در حوزه رفتار فردی و اجتماعی دست بردارد.**

بنابراین می‌توان گفت که حق‌گریزی، قانون‌ستیزی، روحیه تجاوزگری و طغیان و عصیان نسبت به قانون از مهم‌ترین علل و عوامل خشونت در میان مردم و یا جوامع بشری است.

معادستیزی

عامل دیگری که به حوزه بینش و نگرش انسانی بازمی‌گردد و ارتباط تنگاتنگی میان بینش و نگرش و کنش‌های انسانی برقرار می‌کند و می‌تواند برای روانشناسان اجتماعی نیز مفید باشد، عامل معادستیزی است.

کسانی که به روز رستاخیز و بازخواست آن روز ایمان ندارند، به سادگی دست به خشونت می‌زنند، زیرا بر این باورند که اعمال و رفتارشان مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. از این رو به سادگی از قانون سرپیچی کرده و با تجاوزگری و حق‌ستیزی دست به خشونت می‌زنند.

قرآن به این مسئله توجه می‌دهد که بسیاری از رفتارهای ناهنجار و کنش‌های ناپسند فردی و اجتماعی ریشه در فقدان باور به معاد و بازخواست از رفتارها دارد. اگر کسی با یتیمان رفتاری ناهنجار دارد می‌بایست به ریشه آن توجه داشت که برخاسته از دروغ‌پنداری روز قیامت می‌باشد. (ماعون آیات ۱ و ۲)

روحیه استکباری

خودبرتربینی و روحیه استکباری انسان عامل مهم دیگری است که قرآن آن را زمینه‌ساز و خاستگاه خشونت برمی‌شمارد. کسانی که خود را بر دیگران برتر و بهتر می‌یابند و دیگران را خوار و ذلیل می‌پندارند، هرگاه با مخالفتی از سوی ایشان مواجه شوند دست به خشونت می‌زنند و حتی گاه با کشتن مخالفان می‌کوشند تا سخن و یا رفتار خویش را بر جامعه و یا اشخاص دیگر تحمیل کنند. قرآن برای تبیین این‌گونه رفتار خشونت‌آمیز به روحیه استکباری فرعون توجه می‌دهد و می‌گوید که چگونه فرعون با تهدید و حتی قتل ساحرانی که موافق وی عمل نکرده و بدون هماهنگی با او به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند می‌کوشد تا به اهداف غیرقانونی و باطل خویش برسد.

در اینجا نشان می‌دهد که حتی می‌تواند قدرت به ظاهر مشروع (از نظر مردم مصر دولت فرعونی دولتی قانونی و مشروع بوده و از مشروعیت سیاسی برخوردار بوده است.) با سوءاستفاده از اقتدار و قدرت قانونی دست به خشونت زند.

بنابراین در صورتی که دولت قانونی و مشروع برخلاف قانون از قدرت سوءاستفاده کند به عنوان دولت مستکبر شناسایی می‌شود و از سوی قانون‌مداران طرد و محکوم می‌گردد.(نگاه کنید به آیات ۱۲۳ سوره اعراف و نیز طه آیه ۷۱ و شعراء آیه ۴۹)

قرآن توضیح می‌دهد که خوی استکباری که موجب قانون‌گریزی و ایجاد پدیده ناهنجاری اجتماعی خشونت می‌شود اختصاص به دولت و یا دولتمردان ندارد، بلکه گاه گروه‌های قومی، مذهبی و یا سیاسی می‌توانند به جهت منافع جناحی و قومی و حزبی و مذهبی دست به اعمال خشونت‌آمیز بزنند.

> **خشونت را می‌توان در حوزه روانشناسی هنجاری این‌گونه تحلیل کرد که اشخاصی که به جهتی از شخصیت سالم و کاملی برخوردار نیستند در حوزه عمل و رفتار تعادل رفتاری نداشته و به شکل خشونت کنش و یا واکنش‌های خویش را بروز می‌دهند.**

قرآن با اشاره به خشونت قوم یهود نسبت به پیامبران و دعوتگران به حق می‌فرماید که چگونه یهودیان به سبب خوی استکباری خویش دست به خشونت می‌زدند. (بقره آیه ۸۷)

اسراف‌گری

تاکید قرآن به مسئله اسراف و زیاده‌روی به عنوان یکی از ریشه‌های خشونت‌طلبی بیانگر این نکته است که خشونت ارتباط تنگاتنگی با مسئله خروج از اعتدال و میانه‌روی دارد.

اسراف به معنای زیاده‌روی در امور است. کسی که از قانون و حقوق قانونی افراد تجاوز می‌کند در تعبیر قرآنی مسرف است، از طرفی کسی که در حق خویش ظلم می‌کند و به آموزه‌های قرآنی نسبت به خود عمل نمی‌کند به عنوان ظالم و مسرف معرفی می‌شود.

قرآن با اشاره به قوم انطاکیه به نمونه عینی تاثیر اسراف‌گری در ایجاد روحیه خشونت توجه می‌دهد و می‌فرماید که همین روحیه موجب شد تا به خشونت فیزیکی رو آورده و با سنگسار کردن پیامبران حق را سرکوب نمایند و جلوی قانون و اهل حق و دعوتگران آن را بگیرند. (یس، آیه ۱۳ تا ۱۹)

روحیه اشرافی‌گری

از جمله عواملی که قرآن برای خشونت و ایجاد چنین روحیه‌ای در انسان‌ها اشاره می‌کند مسئله ثروت زیاد و روحیه اشرافی‌گری است. ارتباط اشراف و سرمایه‌داران با صاحبان قدرت موجب می‌شود که قدرت و ثروت عاملی مهم در ایجاد فساد و روحیه خشونت‌زایی در انسان شود و برای دستیابی به منافع مادی و یا جلوگیری از اجرای حق و عدالت نسبت به سرمایه‌داران، اشراف همگام با قدرتمندان دست به خشونت بزنند.

از این رو قرآن از ملأ (اشراف) فرعونی حکایت می‌کند که برای کشتن دعوتگران به قانون و حق توطئه می‌کردند و از فرعون می‌خواستند موسی(ع)، نماد قانون‌گرایی و حق‌طلبی را سرنگون کرده و بکشد. (اعراف، آیات ۱۲۷ تا ۱۲۹)

تعصب قومی و نژادی

تعصبات قومی و نژادی و دینی عاملی مهم در ایجاد خشونت است. با نگاهی گذرا به تاریخ جنگ‌ها و خشونت‌های جمعی در جوامع بشری به آسانی می‌توان دریافت که چگونه تعصب‌های دینی یا نژادی جنگ‌ها و خونریزی‌های بسیاری را سبب شده است.

قرآن با بیان نمونه‌های چندی از جوامع به ریشه و خاستگاه خشونت‌های قوم‌ها و یا ادیان اشاره می‌کند.

از آن جمله می‌توان به آیه ۸۴، ۸۷ و ۹۱ سوره هود اشاره کرد که تعصبات دینی موجب می‌شود که نسبت به حضرت شعیب(ع) که دعوت به حق و قانون می‌کرد و از آنان می‌خواست که در معاملات ظلم نکنند و کم‌فروشی و زیاده‌فروشی نکنند، به خشونت متوسل می‌شوند و او را تهدید می‌کنند که از شهر بیرون کرده و یا می‌کشند.

همین مسئله ریشه تهدید به قتل و سنگسار کردن ابراهیم می‌شود و تعصبات دینی موجب می‌شود تا حضرت را تهدید به سنگسار کنند. (مریم، آیه ۴۶) و یا در آتش کینه خود اندازند. (انبیاء، آیه ۶۸)

حسادت

حسادت عامل مهم دیگری در خشونت‌های اجتماعی و سیاسی است. در میان مردم عادی ریشه بسیاری از خشونت‌ها در حسادت نهفته است البته این بدان معنا نیست که در میان اهالی سیاست این‌گونه نبوده است. (یوسف، آیات ۸ تا ۱۰)

قرآن در آیات یادشده به رفتار نابهنجار و خشونت‌آمیز برادران یوسف اشاره می‌کند و در تحلیل جامع تبیین می‌کند که چگونه حسادت می‌تواند ریشه بسیاری از خشونت‌های اجتماعی حتی در میان برادران باشد. علت و انگیزه خشونتی که نسبت به یوسف اعمال می‌شود تنها حسادت برادران بوده است که در این آیات به خوبی بازنمایی شده است.

راهکار برون‌رفت از خشونت

برای هر پدیده ناهنجاری راه برون‌رفت نیز وجود دارد، چنان‌که برای هر دردی درمانی است. راهکار برون‌رفت از مشکل ناهنجار خشونت از نظر قرآن توجه به مسئله ربوبیت الهی است.

کسی که خدا را رب و پروردگار جهانیان می‌داند بر این باور است که جهان و انسان به حکم الهی تدبیر و مدیریت می‌شود و اوست که از همه کس درباره همه‌چیز بازخواست می‌کند در این صورت انسان می‌تواند از رفتار خشونت‌آمیز در حوزه رفتار فردی و اجتماعی دست بردارد.

اگر استکبار و خودبرتربینی انسان موجب می‌شود تا گرفتار خشونت شود، آگاهی به قدرت و توانایی و مدیریت و پروردگاری خداوند نیز موجب می‌شود تا از این مسئله رهایی یابد. (اسراء، آیه ۲۳ و ۱۵)

توجه به عطایای الهی و اینکه خداوند است که همه نعمت‌ها را به بشر بخشیده است موجب می‌شود تا شخص خود را دام خود بزرگ‌بینی قرار ندهد و با دیگران رفتاری بر پایه مهربانی و نرمی داشته باشد و از خشونت و تندی و سختگیری خودداری کند. (ضحی، آیات ۶ تا ۱۰)

انسان همان‌گونه خدا را مهربان می‌یابد و به این صفت می‌ستاید سعی می‌کند تا در هنگام برخورد با دیگران محبت و رحمت و مهرورزی را اصل قرار دهد.

خداوند به پیامبر(ص) فرمان می‌دهد که با مردم مهربان باشد و اینکه همان مهرورزی وی موجب شده است که مردم در پیرامونش گرد آیند و پراکنده نگردند.

بنابراین مهرورزی و محبت و مهربانی به دیگران موجب می‌شود تا آثار خشونت از زندگی محو شود.

توجه به رحمت الهی عامل مهم در خوش‌اخلاقی بشر و دوری از خشونت در رفتار است. (آل‌عمران، آیه ۱۵۹)

چراغ راه

فلسفه خلقت انسان، معرفت و بندگی خدا

قال الامام الحسین(ع): «ان‌الله عزوجل ما خلق العباد الا لیعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواة».

امام حسین(ع) فرمود: خداوند بزرگ بندگان را نیافریده، مگر برای اینکه او را بشناسند. هنگامی که او را بشناسند، عبادتش می‌کنند، و هنگامی که بندگی او را کنند، از بندگی غیر او بی‌نیاز شوند.[1]

۱- علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۹

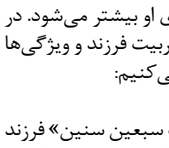

حکایت خوبان

چهار رکن حیاتی زندگی

امام صادق(ع) فرمودند: زندگی دنیایی‌ام را بر چهار چیز بنا کرده‌ام:

۱- فهمیدم که عمل مرا دیگری انجام نمی‌دهد پس به کوشش پرداختم.

۲- دانستم که خداوند متعال بر حال من اطلاع دارد پس خجالت کشیدم (نافرمانی کنم)

۳- فهمیدم روزی مرا دیگری نخواهد خورد، پس آرامش یافتم.

۴- دانستم بالاخره روزی به سوی مرگ می‌روم، به همین جهت آماده مرگ شدم.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص۲۲۸

پرسش و پاسخ

دوران هویت‌یابی فرزندان

پرسش:

دوران هویت‌یابی فرزندان از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام چه ویژگی‌ها و ظرافت‌هایی دارد؟

پاسخ:

یکی از مهم‌ترین دوران‌های زندگی انسان‌ها، دوران هویت‌یابی است. چرا که اگر این دوران به خوبی سپری شود، اساس و بنیان شخصیت واقعی خلیفةاللهی انسان شکل می‌گیرد و امید به ادامه راه در مسیر هدایت‌های الهی و قرب الی‌الله برای او بیشتر می‌شود. در این‌جا به روایتی از امام صادق(ع) در زمینه تربیت فرزند و ویژگی‌ها و ظرافت‌های سه دوره هفت ساله او اشاره می‌کنیم:

۱- هفت سال اول زندگی

امام صادق(ع) می‌فرماید: «دع ابنک یلعب سبعین سنین» فرزند خود را تا هفت سالگی رها کن تا بازی کند.(الکافی، ج۶، ص۴۶) در این هفت سال فرزندان به مقتضای سنی خود کم‌کم با اسماء، اشیاء و حقایق جهان پیرامون خود آشنا می‌شوند و در سن هفت سالگی به مدرسه می‌روند که شروع یک دوران جدید زندگی است.

۱/۱- ظرافت هفت سال اول زندگی

امام صادق(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «الولد سید سبع سنین» فرزند تا قبل از هفت سالگی آقا و سرور است.(بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۹۵)

پیامبر اکرم(ص) نیز در این رابطه می‌فرماید: «اولادنا اکبادنا، صغراؤهم امراؤنا» فرزندان ما جگرگوشه‌های ما هستند، کوچک‌های آنها سروران ما هستند(همان، ص۹۷) در واقع آنها در این سنین به مثابه فرمانده ما هستند. البته نه به این معنا که هر فرمانی بدهند، والدین باید اطاعت کنند، بلکه به آن معنا است که در این سن و سال کودک هنوز تکامل پیدا نکرده است، لذا نباید در برخورد با او سختگیر بود.

۲- هفت سال دوم زندگی

امام صادق(ع) می‌فرماید: «و یؤدب سبعاً» از سن هفت سالگی به بعد دیگر قوای انسان بروز و ظهور پیدا می‌کند بنابراین آموزش دادن و تربیت و آغاز می‌شود (الکافی، ج۶، ص۴۶) یعنی تا قبل از هفت سال دوم فرزند به صورت ناخودآگاه تربیت می‌شود، اما از سن هفت سالگی به بعد چون قوه تمییز او کامل می‌شود لذا می‌توان مسائل تربیتی را به او آموزش داد و تفهیم کرد. به عنوان مثال: می‌توان به او گفت: پسرم یا دخترم! فلان کار به این دلیل درست است و یا فلان کار به دلایل دیگری غلط است!

۲/۲- ظرافت هفت سال دوم زندگی

امام صادق(ع) در ادامه روایت می‌فرماید: «و عبد سبع سنین» کودک از هفت سالگی تا چهارده سالگی زیر پوشش والدین و محکوم به حکم آنها است.(بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۹۵) با توجه به روایت قبلی که در آن از تعبیر «یودّب» استفاده شده بود می‌توان در این سن به او در قالب روش دادن امر و نهی کرد.

۳- هفت سال سوم زندگی

امام صادق(ع) می‌فرماید: «و وزیر سبع سنین، فان رضیت خلائقه لاحدی و عشرین» فرزند انسان در هفت سال سوم زندگی نیز وزیر، بازو و همراه والدین است، تا اینکه به سن بیست‌ویک سالگی می‌رسد.(الکافی، همان) خلایق در اینجا همان خلق درونی او است. تا به این سن فرزند خودش در بعد حیوانی به تکامل می‌رسد، اما ویژگی‌های انسان و الهی او نیاز به آبیاری والدین دارند. آنها وظیفه دارند که این ابعاد را به فعلیت برسانند و با مهار قوای حیوانی در مسیر تکامل گام به گام پیش بیایند تا اسکلت وجودی فرزند ساخته شود. مراقبت‌های دوران جوانی و پرهیز از جوزدگی فرزندان از نکات ظریف دیگری در مرحله سوم است که باید توسط والدین رعایت شود.

۳/۳- ظرافت هفت سال سوم زندگی

امام صادق(ع) می‌فرماید: «والزمه نفسک سبع سنین» نگذار به تنهایی جایی برود، او را در هفت سال سوم زندگی زیر سایه خودت نگهدار!(الکافی، ج۶، ص۴۶) که اگر رهایش کنی هرجایی که برود دیگر رفته است و کاری از دستت برنمی‌آید. حضرت در ادامه می‌فرماید: «فان افلح و الا فانه ممن لاخیر فیه» تا این سن یعنی ۲۱ سالگی اگر فرزند انسان تربیت شده باشد، به سعادت رسیده است، وگرنه دیگر درست نمی‌شود.

سلوک عارفانه

فضایل و رذایل، ذاتی انسان نیست!

علم، ایمان، تقوا و تمام فضایل انسانی مزیت و برتری هستند اما چون دستخوش زوال می‌باشند، موجب مزیت ذاتی انسان بر انسان دیگر نمی‌شوند، در نقطه مقابل رذایل انسانی نیز موجب پستی و حقارت انسان هستند. اما چون دستخوش زوال می‌باشند آنها هم موجب پستی و حقارت ذاتی انسان بر انسان دیگر نمی‌شوند! بنابراین انسان در ارتباط با این امور عرضی نمی‌تواند بگوید: ذاتا از دیگران بهتر هستم! یا ذاتا از دیگران بدتر هستم![1]

۱- اخلاق ربانی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ج ۷، ص ۶۵

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir